

# شاهد برای قتل مادر

رازگشایی از پرونده ناپدید شدن زن جوان که قربانی اعتیاد همسرش شده بود

خاطره یکی از افسران پلیس آگاهی تهران است

«همسرم ناپدید شده و نمی دانم کجا رفته است!» مرد جوان چشمان بی فروغش را به من خیره کرد و ادامه داد: «مینو، ۲۴ سال دارد. لاغر اندام باقدی متوسط. برای یافتنش به هر جایی که فکرش راکنید سر زدم اما انگار یک قطره آب شده و رفته داخل زمین.» نگاهی به فرشاد انداختم، هنوز ۳۰ سالش نشده بود، اما اعتیاد نه تنها او را چند سال پیرتر کرده بود، بلکه چیزی از او باقی نگذاشته بود. با شکایت فرشاد تحقیقات را شروع کردیم، بیمارستان ها و مراکز درمانی از مینو خبری نداشتند، در استعلام از کلانتری ها نیز زنی با مشخصات مینو بازداشت نشده بود. سراغ همسایه های زن ناپدید شده رفتیم و آنها مدعی بودند زوج جوان به خاطر اعتیاد فرشاد باهم اختلاف داشتند.

## ۱۵ روز بعد

تحقیقات ادامه داشت تا این که راهی خانه مینو شدیم تا شاید ردی از زن ناپدید شده در آنجا پیدا کنیم. بازرسی خانه چیزی به دست نیاوردیم اما موضوعی ذهن ما را به خود مشغول کرد. خانه تقریباً خالی از وسیله بود و زمانی که علت را پرسیدیم، فرشاد مدعی شد به خاطر اعتیاد، لوازم داخل خانه را فروخته است.

## تنها شاهد

در حال تحقیقات بودیم که زنی جوان همراه پسر بچه ای حدود چهار ساله از خانه شان بیرون آمد و به سرعت خودش را به ما رساند: از زمانی که مادر این بچه (اشاره به پسر بچه ای که همراهش بود کرد) گم شده، پدرش او را نزد من گذاشته است. بچه خیلی بی قراره و شب ها نمی خوابد، اگر هم بخوابد مدام کابوس می بیند و با فریاد از خواب بیدار می شود و سراغ مادرش را می گیرد. چند باری هم به من گفت مامانم در انباری خانه مان است. نگاهی به پسرک که رنگ به صورت نداشت انداختم، اسمش امیر بود و از او پرسیدم: می دانی مامانت کجاست؟

امیر هم سرش را به نشان مثبت تکان داد و زمانی که از او خواستم، جایی را که مادرش است به ما نشان دهد، به انباری اشاره کرد و با صدایی که پر از ترس و وحشت بود گفت: مامانم داخل انباری است. بابام، مامانم را آنجا گذاشته. دست امیر را گرفتم و با او وارد انباری شدیم و بار دیگر پرسیدم: بابات، مامانت را اینجا مخفی کرده است؟ پسرک به محض ورود به انباری شروع به گریه کرد و با فریاد مادرش را صدا کرد. بعد هم خودش را روی زمین انباری انداخت. به ماموران دستور حفر زمین انباری را دادم و امیر با همان سن کمش، ضجه هایی می زد که با شنیدنش قلب آدم برای لحظاتی از کار می افتاد.

## جسدی زیر خاک

طولی نکشید که صحبت های پسرک درست از آب درآمد و جسد زن جوان زیر خروارها خاک پیدا شد. متخصصان پزشکی قانونی در همان صحنه جرم علت مرگ را ضربات وارده به سر اعلام و زمان مرگ را بیش از ۱۵ روز قبل بیان کردند. با کشف جسد زن جوان، فرشاد بازداشت و به اداره آگاهی منتقل شد. زمانی که روبه رویم نشست، از او پرسیدم: چطور

دلت آمد دست به چنین کاری بزنی؟ فرشاد به جایی خیره شده بود که نمی دانستم کجاست. اما معلوم بود با خودش در جدال است برای کاری که انجام داده است. چند دقیقه ای ساکت بود و در نهایت با صدایی که به سختی شنیده می شد، گفت: خودم هم نفهمیدم چرا این کار را انجام دادم. آن روز جمعه بود، خیلی خمار بودم. استخوان هایم درد گرفته بود و نمی توانستم تکان بخورم.

## به خاطر مواد

او ادامه داد: اول با خواهش و التماس از او خواستم به من پول بدهد. اما می گفت پول ندارد و اگر هم داشت برای زهرماری من نمی داد. وقتی دیدم بازبان خوش راضی نمی شود، او را کتک زدم. اما بی فایده بود؛ تصمیم گرفتم سراغ جلال بروم و با التماس از او بخواهم که مرا بسازد. خانه را ترک کردم و سراغ جلال مواد فروش که خانه اش با خانه مان فاصله ای نداشت، رفتم. اما جلال در راه روییم باز نکرد و گفت تا پول نیاورم، از مواد خبری نیست.

فرشاد گفت: دوباره به خانه برگشتم و از مینو خواستم به من کمک کند. ولی او می گفت پولی ندارد. یک دفعه چشمم به گردنبندهش افتاد. گردنبندهی که پدرش شب عروسی به او داده بود. پدر مینو خیلی زود فوت کرد و مینو گردنبندها چون یادگار پدرش بود، خیلی دوست داشت. زمانی که به مینو گفتم گردنبندها را بدهد، سر سختی کرد. من تقریباً تمام وسایل خانه را فروخته بودم و چیزی جز گردنبندها برایم نمانده بود. خودش گفت اگر مرا بکشی هم گردنبندها را به تو نمی دهم. با شنیدن این جمله، انگار راه حل رسیدن به گردنبندها پیدا کرده بودم.

## قتل مقابل چشمان فرزند

فرشاد با همان صدای بم و پر از درد ادامه داد: تنها چیزی که در آن اطراف به چشمم خورد، گلدان بود. آن را برداشتم و به سر مینو کوبیدم. اما هنوز نفس می کشید و بعد با چکش به سرش زدم. امیر شاهد این جنایت بود و من بی توجه به همسرم که غرق خون روی زمین افتاده بود، گردنبندها را برداشتم و با تمام قوا به طرف خانه جلال دویدم. گردنبندها را جلال به ارزان ترین قیمت برداشت و به جایش مواد داد. بعد از این که خودم را ساختم و به خانه آمدم، با تلخ ترین صحنه دنیا مواجه شدم. مینو غرق خون بی هیچ قوایی روی زمین افتاده بود و امیر بالای سرش گریه می کرد. امیر را کتک زدم و تهدید کردم اگر از این ماجرا به کسی چیزی بگوید او را خواهم کشت. بعد هم جسد را به انباری بردم و در آنجا دفن کردم و خودم به آگاهی آمدم و ناپدید شدن همسرم را گزارش کردم.

فرشاد با همان بی حالی که روبه رویم نشسته بود، بدون این که من حرفی بزنم برگه اظهاراتش را امضا کرد و از روی صندلی بلند شد و به سمت در خروجی رفت. بی شک او هرگز راضی به این جنایت نبود و اعتیاد زندگی او و خانواده اش را نابود کرده بود. قاتل اصلی مواد مخدری بود که مینو و فرشاد را به کام مرگ کشانده بود.

## یادداشت

# تشریح

۳ | ویژه نامه حوادث | روزنامه جام جم  
چهارشنبه ۱۴ دی ۱۴۰۱ | شماره ۱۰۰۱

## دخترانه شدن ارادل و اوباش

شواهد حاکی از آن است که در برخی از مناطق شهری به خصوص پارک ها و حواشی



سرهنک سجاد نامور  
معاون اجتماعی  
پلیس خراسان شمالی

مراکز خرید و پاساژها، خرده فرهنگی از طریق عضویت گروهی از دختران به عنوان ارادل و اوباش نوظهور در حال شکل گیری و گسترش است که از دیدگاه نظریه پردازان پدیدارشناسی اجتماعی، تغییر رخ داده هم در صورت پدیده (ظاهر و پوشش این دختران) و هم در ذهن کنشگر فردی (نظام عقاید و باورداشت های آنها) یعنی شیوه ادراک و فهم انسان از زیست جهان رخ داده است.

اعضای این خرده فرهنگ جدید تقریباً اکثر ویژگی های خرده فرهنگ تضاد به طور مثال همراه داشتن چاقو و قمه، پر خاشگری و خشونت بالا، استفاده از الفاظ رکیک نسبت به یکدیگر و ناسزاگویی علنی، خیابان گردی و ولگردی، روی آوردن به موسیقی های خاص، کم توجهی به مسائل دینی و شرعی و مصرف مواد مخدر را دارا هستند. در نظریه فرصت های نامشروع افترافی «کلواردو الین» اعضای خرده فرهنگ تضاد، گروهی از کج رفتاران هستند که در اثر شکاف بین ابزار و اهداف مشروع و مقبول جامعه از راه اصلی و نرمال منحرف شده اند که شامل ارادل و اوباش، گردن کلفت ها، بزن بهادرها و اشارر خیابانی می شوند و کج رفتاری هایی مثل حمل سلاح سرد، خالکوبی های خاص، تکه کلام ها، الفاظ رکیک و عقاید فرهنگی خاص که عمدتاً در مقابل فرهنگ مسلط است، میان آنها وجود دارد. دخترانی که در سنین کم به این پدیده روی می آورند، ضمن افتخار به آن، سلسله مراتب درون گروه های خلافکار را تأسیس می کنند و عمدتاً جرایم جنس مونث مانند فرار از منزل، دوستی با غیرهمجنس، روابط نامشروع، خالکوبی و تنوهای خاص، پوشش و لباس های نامتعارف و رفتارهای خارج از عرف زنانگی مثل نشستن گروهی بر روی آسفالت در بن بست های تاریک، راه پله ها و نقاط کور درون گدده های همسالان (گروه های هم سن و سال که با هدف مشترکی در کنار هم جمع می شوند)، سیگار کشیدن، استعمال روانگردان ها و بدحجابی را دارا هستند.

باتوجه به مشاهدات و نتایج تحقیقات میدانی، پدیده دخترانه شدن ارادل و اوباش در بخش هایی از مناطق شهری در حال گسترش است و نیاز است تا دستگاه های فرهنگی جامعه به این موضوع ورود کرده و با اقدامات فرهنگی و ایجابی این جریان ساخت خرده فرهنگ تضاد دخترانه را مدیریت کنند چرا که تداوم این روند از طرفی موجب گسترش و رسوخ این خرده فرهنگ به نوجوانان دختر مستعد و اشاعه آن در سایر نقاط شهر و بروز آسیب های اجتماعی جدید در روابط بین این خرده فرهنگ ها با سایر اجزاء نظام اجتماعی مانند سایر نوجوانان دختر و پسر، همکلاسی ها، فروشندگان مواد مخدر، پلیس، معلمان و مانند اینها خواهد شد و از طرف دیگر، آینده نامطلوبی را برای اعضای این خرده فرهنگ انحرافی رقم خواهد زد.